Kh\_Osool\_SMJS\_980827

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۷ آبان ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی یک مقایسه‌ای بین روایت عقبة بن خالد و روایت عبادة بن صامت کرده بودند به قرینة روایت عبادة بن صامت، روایت عقبة بن خالد را هم نظیر روایت عبادة بن صامت معنا کرده بودند و اینجور برداشت کرده بودند که قطعة لاضرر و لاضرار در کلام پیغمبر متصل به حکم به ثبوت حق شفعه و حرمت منع از فضل ما نبوده است. آقای سیستانی اینجا اشکالات متعددی مطرح می‌کنند، اشکالات درستی هم هست.

به آن وارد نمی‌شود که در آن سندهایش، روایت عبادة بن صامت اشکال سندی دارد. از جهات عدیده اشکال می‌کنند که ملاحظه بفرمایید به کتاب تقریرات ایشان منعکس شده. فقط من یک تکه‌اش را اینجا عرض کنم. آقای سیستانی می‌فرمایند که اگر بین روایت عبادة بن صامت و روایت عقبة بن خالد تنافی وجود دارد مقام از باب دوران امر بین زیاده و نقیصه است. یعنی در روایت عقبة بن خالد همراه لاضرر حکم به حق شفعه لاضرار و لاضرار این زیاده هست. در روایت عبادة بن صامت این زیاده نیست و بنابر مبنای مرحوم شیخ الشریعه که در مقام دوران امر بین زیاده و نقیصه حکم به زیاده می‌کنیم و می‌گوییم زیاده بوده و در آن روایت افتاده این اقتضاء می‌کند که ما روایت عقبة بن خالد را ترجیح بدهیم نه روایت عبادة بن صامت.

این بیان ایشان از دو جهت به نظر می‌رسد محل اشکال باشد.

یک جهت اینکه اصلاً ببینیم امر در مقام دوران امر بین زیاده و نقیصه هست یا نیست. در دوران امر بین زیاده و نقیصه کسی که زیاده را نقل می‌کند قطعاً شهادت داده که این زیاده موجود است. ولی آقای سیستانی اینجا مدعی هستند که ظهور روایت عقبة بن خالد در اینکه اصلاً این زیاده موجود است یک ظهور ضعیفی است. و به قرینة روایت عبادة بن صامت می‌گوییم اصلاً شهادت نداده. در بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه راوی زیاده شهادت داده که این زیاده موجود است، راوی نقیصه شهادت نداده می‌گوییم اینکه راوی زیاده در این شهادت دادنش اشتباه کرده باشد بعید است ولی راوی نقیصه در شهادت دادنش اشتباه کرده بعید نیست به دلیل اینکه خیلی وقت‌ها ممکن است به جهت سهو و غفلت و نسیان سقطی در کلام رخ داده باشد به خلاف زیاده. این در جایی هست که اصل شهادت مفروق عنه باشد، بحث در اعتبار شهادت و مطابقت شهادت با واقع باشد. آن بحث‌های دوران امر بین زیاده و نقیصه این است.

مرحوم شیخ الشریعه اینجا می‌گوید اصل شهادت را زیر سؤال می‌برد. می‌گوید اینکه اینجا شهادت داده باشد به ظهور است، آن هم به ظهور ضعیف، بنابراین به قرینة روایت عبادة بن صامت ما از اینکه شهادت داده رفعیت می‌کنیم، می‌گوییم اصلاً شهادت نداده، این ظهور وجود ندارد. بنابراین مانعی ندارد در اینکه ما.

این را بعداً تکمیل می‌کنم در وجهی که در کلام هست این مکملی دارد آن را عرض می‌کنم.

شاگرد: شبیه جمع حاج آقاست از آن طرفش. حاج می‌گویند که در خود شهادت جمع عرفی به این است که بگوییم شهادت نداده.

استاد: یک چیزی شبیه آن اشکالی ندارد بفرمایید. آن بحث حاج آقا در بحث زیادة الثقة و دوران امر بین زیاده و نقیصه و فرق با آنها بود، یک مقداری با این فرق دارد. نکته‌اش شاید نکتة مشترک باشد ولی چیزش یک مقدار تفاوت دارد

نمی‌شود کلام مرحوم شیخ الشریعه را مبنای مرحوم شیخ الشریعه را در اینجا گفت شما آنجا اینجور گفتید چرا اینجا این شکلی می‌گویید. آن شیخ الشریعه در جایی هست که اصل شهادت راوی زیاده مفروق عنه باشد نه در جایی که شهادت دادنش خودش محل تعارض هست.

شاگرد: دوران را خود آقای سیستانی مطرح می‌کنند؟

استاد: بله ایشان می‌گویند لأنّ المقام داخل فی کبری دوران الامر بین الزیادة و النقیصة.

نکتة دوم اینکه، فرض کنید از اشکال اول رفعیت کردیم. باز آیا این بحث در دوران امر بین زیاده و نقیصه هست یا نیست؟ یک موقعی در یک روایت اصلاً آن زیاده موجود نیست، آن دوران امر بین زیاده و نقیصه است. بحث ما این نیست. عبادة بن صامت لاضرر و لاضرار را منفصل آورده است، عقبة بن خالد متصل آورده است. دوران امر بین اتصال لاضرر و لاضرار به شفعه و انفصالش است. این غیر از بحث زیاده و نقیصه است. نکته‌ای که آنجا وجود دارد اصلاً اینجا نمی‌آید. عقبة بن خالد می‌گوید اینها به هم چسبیده بودند آن می‌گوید جدا از هم بودند، ربطی به آن بحث ندارد و نباید این را داخل در آن بحث کرد.

زیادة تک تکی نباید در نظر بگیرید. عقبة بن خالد می‌گوید پیغمبر لاضرر و لاضرار را چسبیدة به حدیث معنای شفعه.

شاگرد: افهام می‌کند

استاد: اشکالی ندارد.

نکته‌ای که در بحث زیاده و نقیصه، بحث لفظ که نیست. نکته‌ای که در بحث زیاده و نقیصه هست این است، اینکه راوی زیاده اشتباه کرده باشد این بعید است. راوی نقیصه اشتباه کرده باشد ممکن است فراموش کرده باشد که این را بیاورد. اینجا بحث این نیست راوی نقیصه اصلاً نداریم. عبادة بن صامت می‌گوید پیغمبر در دو جا فرمود، عقبة بن خالد می‌گوید در یک جا فرمود. هر دو لاضرر و لاضرار را دارند، نقیصه نداریم، ولی لاضرر و لاضرار چسبیدة به آن است یا جدای از آن است.

شاگرد: راوی از خودش معنایی را اضافه نمی‌کند، بحث فقط سر لفظ نیستن ممکن است لفظ را اضافه نکند ولی همین اتصالی که درست می‌کند دارد زیادة معنایی

استاد: به آن معنا اگر می‌خواهید بگویید آن دوران امر بین زیاده و نقیصه وجهی نداریم که بگوییم مقدم بر

مرحوم شیخ الشریعه در آن جایی که راوی زیاده یک زیاده‌ای را می‌آورد که راوی نقیصه نمی‌آورد. نه یک حالت اتصال، بگویید حالت اتصال را راوی زیاده آورده است، این حالت اتصال را او نیاورده است. این نکته‌ای ندارد که بگوییم حالت اتصال و آوردن و نیاوردن. آن نکته‌ای که مرحوم شیخ الشریعه به آن نکته اعتماد می‌کند بر تقدیم نقل زائد بر نقل نقیصه آن نکته اینجا نمی‌اید.

شاگرد: اینجا چون ممکن است عباده در مقام عدّ قضایای پیامبر بوده چون لاضرر را جداگانه مجزا یک قضا شمرده دیگر حالا ولو که در تتمه این بوده دیگر نیاز به ذکر نبوده، گفته چرا تکرار کنیم، این را جدا آورده بودیم.

استاد: نکته‌ای که شما می‌گویید را به یک بیان دیگر عرض بکنم. در واقع تفاوت بین روایت عباده و روایت عقبة بن خالد ممکن است ناشی از سهو نباشد، ناشی از تعمد باشد. یعنی عبادة بن صامت او هم این لاضرر و لاضرار را در ذیل او می‌دیده است. ولی چون لاضرر و لاضرار ذیل حدیث شفعه بوده است، هم ذیل حدیث منع فضل ماء بوده است، هم ذیل حدیث سمره بوده است امثال اینها این را یک کبرای کلی دیده. آن به اعتبار کبرای کلی آن را مستقل قرار داده. البته اینجا ممکن است بگوییم اشتباه کرده در اینکه آن را منفصل کرده از اینها. چون که با انفصال کأنّ معنایی از این جمله معنایش تغییر می‌کند. ولی این غیر از آن بحث‌های زیاده و نقیصه است. نکته‌ای که اینجا وجود دارد، این است که تعمداً، راوی اینکه دوران بین اینکه عباده اشتباه کرده باشد یا عقبة بن خالد اشتباه کرده باشد نیست. دوران امر بین این است که آیا برداشت عبادة بن صامت در اینکه این لاضرر و لاضرار تغییر مفهومی با انفصال نمی‌کند این برداشت برداشت صحیح است یا نه؟ عباده وجود لاضرر و لاضرار را به شکل مستقل و ذیل حدیث شفعه و حدیث منع فضل ماء اگر واقعا جایش آنجا بوده اینها را مؤثر در معنا نمی‌دیده یا توجه نداشته که مؤثر در معناست. یا توجه داشته و مؤثر می‌دیده یا توجه نداشته. بحث این است. این نکته‌اش غیر از نکتة دوران امر بین زیاده و نقیصه است. دوران امر بین زیاده و نقیصه این هست که راوی ممکن است اشتباه کرده باشد غفلت برایش عارض شده باشد. اینجا بر عباده غفلت عارض نشده، تعمداً این احتمال دارد تعمداً لاضرر و لاضرار را منفصل آورده باشد. این نکاتش با همدیگر متفاوت است.

شاگرد: صرفنظر از اینکه آن معنای زیاده افهام می‌شود این تعمد

استاد: این سهوی نیست که بشود از آن رفعیت کرد.

شاگرد: یعنی سهو عادی است؟

استاد: این سهو این است که معنا را نفهمیده. سهو این است که گاهی اوقات آدم حواسش نیست که متکلم یک مطلب گفت از ذهنش می‌افتد.

شاگرد: این سهو رایج‌تر است

استاد: رایج و غیر رایج کار نداریم. دو نکته است.

مرحوم شیخ الشریعه ممکن است قبول داشته باشد که، شما به شیخ الشریعه نمی‌توانید اعتراض کنید. شیخ الشریعه می‌گوید آدم‌های خیلی وقت‌ها ممکن است موقعی که گویندة کلام می‌گفت خوابش برده باشد. ولی اینکه کلامش را نفهمیده باشد، جایی که حواسش هست، کلامش را نفهمیده باشد که اینها به هم متصل هستند، آنها مثلاً بعید بدانند. نکات فرق دارد. حالا آدم با شیخ الشریعه موافق باشد و مخالف باشد آن یک حرف دیگر است. ولی بحث این است که این نکات بحث غیر از دوران امر بین زیاده و نقیصه است. دوران امر بین زیاده و نقیصه این هست که آن کسی که نقیصه هست علت اگر واقعاً زیاده باشد و این نقیصه آورده باشد علتش این است که سهو کرده، نسیان کرده، غفلت کرده از این زیاده آوردن، نه اینکه عبارت را نفهمیده. عدم فهم معنا یک چیز است، اینکه از شنیدن آن زیاده غفلت کرده یا یادش رفته آن زیاده را شنیده نکتة دیگری است. بنابراین مرحوم شیخ الشریعه ممکن است قائل باشد که عدم فهم معنا اصلی نداریم آن را نفی کند. کأنّ اینجا یا عقبة بن خالد که اینها را یکی دانسته و متصل دانسته، معناهایش را مرتبط دانسته او اشتباه کرده، یا عبادة بن ثابت که آنها را جدا کرده و اینها را. اگر واقعاً اینها جدا باشند، بهم چسبانده باشند، عقبة بن خالد اشتباه کرده. نمی‌دانسته که با چسباندن اینها معانی اینها تغییر می‌کند. اگر واقعاً به هم چسبیده باشند جدا کرده شده باشد عبادة بن صامت اشتباه کرده. پس دوران امر بین احد الخطائین است. یکی از این دو عقبة بن خالد و عبادة بن صامت در فهم یک قرینة حالیه اشتباه کردند. یکی‌شان خیال می‌کرده که با اتصال معنا تغییر نمی‌کند عقبة بن خالد. بنابراین ممکن است منفصل بوده باشد ولی اینها را متصل کرده.

یا اینکه عبادة بن صامت خیال می‌کرده با انفصال معنا تغییر نمی‌کند، بنابراین متصل بوده منفصل کرده.

از بحث‌های دیگری که آقای سیستانی کرده غمز عین می‌کنید. با پذیرش همة این بیاناتی که قبلاً از غمز عین از بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه نیست. با آن بحث فرق دارند.

شاگرد: آن بحث راوی نقیصه شاهد سلبیه نداشت درست است؟

استاد: نه شاهد سلبیه هم دارند. آن بحث زیادة الثقة بحث دیگر است. دوران امر بین زیاده و نقیصه شاهد سلبیه دارد. راوی زیاده شهادت اثباتی دارد، راوی نقیصه شهادت سلبی دارد. ولی شهادت سلبی‌اش راحت‌تر می‌شود از این شهادت دست کشید و بگوییم اعتبار ندارد.

شاگرد: احتمال خطای دو طرف باشد دیگر کبرای دوران بین زیاده جاری نمی‌شود

استاد: بله.

ممکن است با مرحوم شیخ الشریعه موافق باشیم، بگوییم اینجا هم مشابه همان مطلب می‌آید. نه اشتباه در زیاد کردن، شبیه همان نکته. ولی این نکته با آن نکته فرق دارد. دو تا بحث‌ها مثل هم نیستند. اینها را نباید با همدیگر یکسان قرار داد.

بیانات دیگری اینجا ذکر شده، وجه ثانی که دیروز یک اشارة اجمالی کردم دیگر وارد تفصیلش نمی‌شوم. وجه ثالث برای اینکه بگوییم لاضرر و لاضرار متصل نبوده، آقای سیستانی نقل می‌کنند، می‌گویند وجهی هست که مرحوم نایینی ذکر کردند و آقای خویی آن را توضیح دادند که محصّلش این هست که لاضرر در صورتی می‌تواند ذیل حدیث نفی شفعه باشد که بتواند لاضرر مصحّح جعل شفعه باشد. در حالی که مصحح نیست. چون لاضرر معنایش نفی حکم ضرری است. حالا یا مستقیماً یا به لسان نفی موضوع، آن خیلی مهم نیست، معنایش نفی حکم ضرری است. این نفی حکم ضرری چه چیزی باعث شده که ضرر ایجاد شده؟ یک موقعی ممکن است شما بگویید که اینکه بایع حصة خودش را فروخته به کس سوم این ضرر زده. یک موقعی می‌گوییم صحت این معامله ایجاد ضرر کرده، باید بگویید معامله اصلاً صحیح نیست. یک موقع ممکن است بگویید لزوم این معامله منشاء ضرر شده لازم نباشد، لازم که نبود یعنی جعل خیار برای متضرر که شریک غیر بایع هست شده باشد. شریک غیر بایع باید بتواند این معامله را به هم بزند و امثال اینها.

اگر مفاد قاعدة لاضرر و لاضرار این بود که شارع مقدس ضرری را که به یک نفر متوجه می‌شود با جعل یک حکمی تدارک می‌کند. ضرر را تدارک می‌کند. اگر آن باشد بله این ممکن است بگوییم ضرر مستدرک، شارع مقدس اینجا با جعل حق خیار برای آن شریک آن ضرر را تدارک می‌کند ولی نه اینجور نیست که قاعدة لاضرر مفادش تدارک ضرر متوجه به یک نفر نیست.

بیان مرحوم نایینی تصور می‌کنم که لاضرر را به راحتی قابل تصحیح هست به این معنا، مطلبی که مرحوم آقای خویی اشاره فرمودند که ضرر یا از ناشی صحت معامله است یا ناشی از لزوم معامله است، نه ضرر ناشی از لزوم معامله است ولی برای اینکه این معامله لازم نشود دو راه حل وجود دارد. یک راه حل این است که جعل خیار شارع بکند، جعل خیار باعث می‌شود که آن بایع متضرر بشود. بایع هم حقی دارد. بایع می‌خواهد سهمش، حصه‌اش را بفروشد. پس اینکه شارع این ضرری که ناشی از لزوم معامله است، لزوم معامله بر علیه شریک گیر دارد. اینکه شریک نتواند نسبت به این معامله لازم باشد یک کاری در مورد معامله بکند این لزوم. این لزوم یک جورش این هست که حق را به‌طور کامل به شریک غیر بایع بدهیم، اصلاً معامله را به هم بزند، ولو خودش نخواهد بخرد، این باعث می‌شود شریکش متضرر بشود. اینکه ما ضرر ناشی از لزوم معامله را شارع می‌خواهد کاری بکند حاصل نشود فقط به این نیست که جعل خیار بکند. جعل خیار کند آن ضرر از بین می‌رود ولی کس دیگر متضرر می‌شود، راه‌حل فقط این هست که حق شفعه برای شریک قائل بشود که نه سیخ بسوزد نه کباب.

شاگرد: اگر این پول نداشته باشد بخرد ضررش می‌ماند؟

استاد: تقصیر خودش است پول ندارد.

شاگرد: از خود لاضرر در نمی‌آید.

استاد: نه حالا آنهایش دیگر دوران بین ضررین است. یا باید خودش متضرر بشود، متضرر شدنش به خاطر پول نداشتنش است نه به خاطر اینکه شارع اجازه نداده. حالا که پول ندارد به دلیل پول نداشتنش جزء متضرر شدنش این است که پول ندارد متضرر شده.

شاگرد: مشتری خاص برایش خصوصیت دارد.

استاد: آنهایش دیگر خصوصیت داشتن و امثال اینها چیزهایی نیست که. در اینکه انگیزه داشتن کافی نیست به اینکه بگوییم متضرر می‌شود. آن عدم النفع است. فرض کنید به آن طرف بفروشد پسرش است، این پسرش باعث می‌شود یک سودی، عدم النفع است نه متضرر شدن.

شاگرد:

استاد: نه آنها این هست که فروختن بایع به این شخص خاص یک سودی برای آن دارد. فرض کنید این را به رئیس اداره‌اش می‌خواهد بفروشد برای اینکه رئیس اداره‌اش بعداً دست این را بگیرد ببرد بالاتر. یک نوع انگیزة این هست برای اینکه. خیلی وقت‌ها اینجور انگیزه‌ها، نمی‌خواهم بگویم اینجور انگیزه‌ها محرم شرعی است، دلش می‌خواهد محبت رئیس را جلب کند دخترش را به عقد این در بیاورد.

فوقش این است که شارع مقدس در این صورت شما می‌گویید پول نداشته باشد ضرری که متوجه به شریک هست آن را بر ضرر دیگر مقدم داشته. اینها چیزهایی نیست که بشود به وسیلة لاضرر اینها را شارع مقدس تعلیل بیاورد و امثال اینها.

اوّلاً اشکالی ندارد، تازه اشکال هم داشته باشد در حدی نیست که نشود لاضرر. لاضرر آن که ما منهای بحث جلسة قبل عرض می‌کردم ما ارتباط را باید بین لاضرر و حق شفعه قائل باشیم حتماً مصداقیت نداشته باشد، این نحو ارتباط خاص اگر مطلق ارتباط را هم کافی ندانیم بگوییم ظاهرش این است که ارتباط خاص، آن ارتباط با آن نحو که حتماً یک مصداقی باشد که هیچ گونه مو لای درزش هم نرود آن دیگر عبارت

شاگرد: نمی‌شود تسرّی داد به موارد دیگری که احتمال می‌دهیم

استاد: آن بحث دیگر است که نتیجة بحث چی می‌شود آن را نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. بحث این است که این کلام مرحوم نایینی که به این قرینه خواسته بگوید لاضرر و لاضرار متصل نبوده و مستقل بوده و از ظهور بدوی کلام در اتصال لاضرر و لاضرار به حدیث حق شفعه رفعیفت کند آن کلام ناتمام نیست.

شاگرد: این طرفش فرمایش شما قبول است. ولی اگر ما فرض کنیم مفاد لاضرر را داشته باشیم و حدیث شفعه هم نمی‌داشتیم، می‌توانستیم با مفاد لاضرر این مطلب را در بیاوریم یا؟

استاد: بله می‌توانستیم. و در هم آوردند. بعداً این را می‌رسیم که خیلی از عامه از همین لاضرر حق شفعه را در آوردند. اینجور نیست در نیاورده باشند.

مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که، در بحث بعدی‌مان این را مطرح می‌کنیم که لاضرر می‌تواند حکمت جعل باشد. البته اگر ما بودیم این مطلب را در نمی‌آوردیم ولی روایت که این را تطبیق کرده روایت صلاحیت دارد که در بیاید. ایشان اینجوری جواب می‌دهد که بنابراین آن که هست ولو با تطبیق شارع این کبری بشود بر مورد تطبیق بشود و حکمت جعل باشد همین مقدار کافی هست لازم نیست که ما هم لولا تطبیق الامام بتوانیم این کبری را بر مورد تطبیق بدهیم. این یک تطبیقی هست که.

شاگرد:

استاد: فعلاً بحثمان این نیست که چی استفاده می‌شود. بحث فعلاً این هست که این لاضرر و لاضرار آیا متصل به آن هست یا متصل نیست. خب استفاده نشود، مگر ما قسم خوردیم که مطلق استفاده بشود.

حواسمان باشد.

شاگرد:

استاد: آن را هم می‌رسیم. اینها مقدمه است برای اینکه حواسمان هم هست، اینها مقدمه برای آن بحث هست. این نکات را همینجوری که نذر کردیم که اینها متصل هستند یا متصل نیستند. اینها مقدمه است برای فهم مفاد لاضرر و لاضرار.

آقای سیستانی سه تا ایراد مطرح می‌کنند.

ایراد اولشان ایراد مبنایی است که من اشاره اجمالی کنم وارد بحثش نمی‌شوم.

ایشان می‌گوید که بعداً می‌گوییم که لاضرر بر حق شفعه تطبیق نمی‌شود ولی لاضرار تطبیق می‌شود. ایشان بین مفاد لاضرر و لاضرار فرق می‌گذارد می‌گوید در لاضرار بر ثبوت حق شفعه لاضرار می‌تواند حکمت جعل حق شفعه باشد و بنابراین مشکلی نیست. اینکه لاضرر تطبیق نشود منافات با این ندارد که امام علیه السلام لاضرر و لاضرار را بیاورد به اعتبار اینکه لاضرار تطبیق بشود. این یک بحث مبنایی هست که باید کلام ایشان بررسی بشود.

اما مهم دو تا اشکال دیگر ایشان است. اشکال دومشان که در کلام آقای صدر هم به یک نحوی به آن اشاره شده، آن این هست که محصّل اشکال شما این است چون ما عبارت را اینجوری معنا می‌کنیم که نفی حکم ضرری است و اینجا هم نمی‌تواند نفی حکم ضرری باشد، پس این متصل نیست. کی گفته عبارت را اینجوری معنا بکنید؟ بعضی گفتند لاضرر یعنی استدراک ضرر متوجه. یعنی شارع مقدس حکم می‌کند که اگر ضرری باشد من با حکم خودم آن ضرر را جبران می‌کنم. جبران ضرر وارد شده. آن معانی دیگر را به قرینة اینکه لاضرر تطبیق داده شده بر این مورد این قرینه می‌شود برای اینکه معنایش را عوض کنیم. قانون این است که این طرفی معنا کنید نه اینکه اوّل بیایید یک معنا را انتخاب بکنید بعد بگویید حالا که ما این معنا را انتخاب کردیم این معنای انتخاب شده باعث می‌شود که لاضرر و لاضرار بر آن تطبیق نکند پس لاضرر و لاضرار متصل به این نیست. نه، لاضرار و لاضرار چون متصل هست این ظهور اتصال لاضرر و لاضرار را قرینه قرار بدهید برای اینکه آن معنایی که از روایت کردید معنای درستی نیست.

شبیه این در کلام آقای صدر هم هست، با یک مقدار اختلاف در الفاظ ولی روح این مطلب در کلمات مرحوم آقای صدر هم هست.

شاگرد: مگر شارع استدراک نکرده؟

استاد: صبر کنید.

ایشان می‌گوید که شما هم اینکه یک معنایی بر حدیث لاضرر می‌گیرید که این معنا با تطبیق جور در نمی‌آید.

آقای نایینی می‌گوید جور در نمی‌ آید. می‌گویند استدراک درست نیست. مرحوم نایینی می‌گفتند که لاضرر یا باید به بطلان معامله بیانجامد یا به ثبوت حق خیار برای شریک. اینکه حق شفعه برای شریک بیاورد لاضرر نمی‌تواند. ما می‌گفتیم نه می‌شود. آقای سیستانی می‌گفت با لاضرار می‌شود. آقای صدر می‌گفت می‌شود. آن اشکال را کنار بگذارید، اشکال دوم را داریم بررسی می‌کنیم. اشکال دوم این است که محصل این اشکال این هست که شما چون یک معنا را بر لاضرر انتخاب کردید می‌گویید تطبیق نمی‌کند. اشتباه کردید آن معنا را انتخاب کردید. نباید آن معنا را انتخاب می‌کردید. یک معنای دیگری که برای لاضرر ذکر شده این است که مفاد لاضرر این است که شارع ضرری که متوجه به یک شخص هست جبران می‌کند. جعل حکمٍ یجبر به الضرر. این معنا بکنید تا تطبیق بشود. قانون قضیه این است که این شکلی مشی بکنید نه آن شکلی که شما مشی کردید.

اشکال دیگری که مطرح هست که آقای سیستانی مطرح می‌کنند می‌گویند فوقش این است که محصل اشکال دیگر ایشان این هست که لاضرر و لاضرار لازم نیست که در همة موارد به یک معنا باشد. لاضرر و لاضرار می‌تواند معنایش در احادیث مختلف متفاوت باشد. در بعضی جاها یک معنا، در بعضی جاها یک معنا. این است که اینجوری آقای سیستانی مطرح می‌فرمایند.

شاگرد: معنای کلی یا تطبیقاتش؟ اصلا معنای کلی‌اش هم ممکن است فرق بکند.

اینجا به این سبک اشکالی که آقای سیستانی و آقای صدر مطرح کردند به این شکل اصلاً متوقع نبود که اشکال را بفرمایند. چون ممکن است آقای نایینی و آقای خویی اینجوری بگویند، بگویند این روایت یا نصّ یا ظهور قوی دارد در اینکه مفادش نفی حکم ضرری است یا نص است. شما ظهور در اتصال دارید. ما باید از ظهور در اتصال رفعیت کنیم به خاطر نصوصیت. بحث را باید اینجوری دنبال بکنید که آیا واقعاً این ظهور قوی‌ای که مرحوم نایینی یا نصوصیتی که مرحوم نایینی و مرحوم آقای خویی مدعی هستند درست است یا درست نیست. یعنی اگر مرحوم نایینی برایش مسلم است، نص می‌داند. یا یک ظهور بسیار قوی می‌داند که غیر قابل، به این راحتی‌ها نمی‌شود از این ظهور رفعیت کرد. ایشان می‌گوید ظهور این روایت در اتصال ظهور ضعیفی است، همچنان که مرحوم شیخ الشریعه تصریح فرموده بودند که ظهور روایت عقبة بن خالد در اتصال ظهور ضعیفی است. آن را یا ظهور قوی‌تر می‌دانند یا نص می‌دانند، بنابراین طبیعی است که آن را مقدم بدانند.

بحث را به این شکل نباید دنبال کنید. بحث به این شکل باید دنبال کنید که آن معنایی که شما می‌کنید آیا واقعاً این ظهورش قوی است، واقعاً این ظهورش نص است؟ اینجوری هست که نتوانیم ما از آن ظهور رفعیت کنیم؟ بحث را به این شکل و شمایل باید دنبال کرد. این حرفی که اینجا چیز کردند یک جوری کلام مرحوم نایینی به مرحوم آقای خویی تفسیر کردند که یک کلام خیلی ضعیف پیش پا افتاده تلقی دادند. در حالی که آن کلام خودش یک چارچوب منطقی می‌تواند داشته باشد. ممکن است ما بحث کنیم، بگوییم اینکه شما ادعا می‌کنید که معنای لاضرر حکمٌ یجبر به الضرر اصلاً نیست و این را از دایرة احتمالات خارج کردید، نه این احتمالش اینقدر ضعیف هم نیست، ممکن است ما قرائنی بیاوریم این احتمال را مطرح کنیم و عنوان کنیم.

شاگرد: بیان شما به مرحوم شیخ الشریعه هم وارد است؟ چون آنجا ایشان می‌گوید ما در گام اوّل اینجوری نمی‌فهمیدیم ولی شارع آمده اینجوری تطبیق کرده. اشکالی که می‌گویید به دو تا جواب دوم و سوم آقای سیستانی وارد است. ولی جواب.

استاد: آقای صدر دو تا اشکال کرده. یک اشکالش عین همین اشکال است. اشکال دیگرش را کار ندارم. الفاظش یک مقداری فرق دارد، ولی محتوایش همین محتوایی هست که در کلام آقای سیستانی هم وارد شده.

اصل قضیه یک نکتة دیگر است که یک مقداری باید این نکته را رویش باز کنیم. اینکه حدیث لاضرر ظهورش در چه دلیلی است، این ظهور گاهی اوقات از یک نکتة اثباتی و نکتة وضعی ناشی می‌شود. گاهی اوقات بعضی از ظهورات از سکوت و عدم ذکر قرینه ناشی می‌شود.

ما اینجا دو تا ظهور در حدیث لاضرر هست. یک ظهور طبق مبنای مرحوم نایینی دارم مشی می‌کنم. طبق مبنای مرحوم نایینی اگر بخواهیم بحث را به صورت منطقی دنبال کند باید اینجوری بگوید. اینکه آن معانی که ما در واقع مثلاً حدیث لاضرر ظهور دارد اینکه می‌خواهد نفی حکم ضرری بکند و اثبات حکم جابر ضرر نمی‌کند.

این ظهور با ظهور متصل بودن لاضرر و لاضرار به حدیث حق شفعه این دو تا ظهور با همدیگر یک نوع درگیری دارند. باید دید که این ظهورات هرکدامشان ناشی از چی است؟

اگر ظهورات هر کدامشان ادعای اثباتی داشته باشند باید اقوای، دو تا مقتضی ظهور در کلام داریم. این دو تا مقتضی ظهور را باید با همدیگر سنجید دید که کدام یکی‌شان دیگری را کنار می‌گذارد. یک موقعی هر دو تایشان از یک امر اثبات ناشی شدند. اگر اینجور باشد باید به اقوی و اظهر توجه کرد آن هم اقوائیت در حدی باید باشد که یک ظهور جدید ایجاد کند. گاهی اوقات ممکن است یک ذره بچربد، دلیل ما مجمل می‌شود. مجملی که عبارت ما ۴۰ درصد احتمال دارد یک معنا داشته باشد، ۶۰ درصد احتمال دارد یک معنای دیگر داشته باشد. این باعث نمی‌شود که ظهور باشد. ظهور باید در یک حد قوی‌ای باشد. مقتضیات ظهور در کلام گاهی اوقات جنبه‌های اثباتی دارند، گاهی اوقات اقتضای ظهور به جهت سکوت متکلم است. حاج آقا می‌فرمایند که کلمة ثقه عند الاطلاق مراد این هست که هم صحت مذهب داشته باشد هم در صدق و کذب صادق باشد. اینکه این معنای عام اراده شده باشد به دلیل اینکه متکلم سکوت کرده. اگر یک قرینه‌ای که وجود داشته باشد که این سکوت را بشکند، ولو ظهور کلامش مقتضی ظهور دیگری باشد. اینجا دیگر ظهور شکل نمی‌گیرد. آن مقتضی شرطش سکوت بود.

یک نفری سؤال می‌کند می‌گوید فرض کنید کشی می‌گوید سألت العیاشی عن ابراهیم بن ابی سمّال۴۲:۰۷ الواقف فقال ثقة. کلمة واقف ممکن است بگوییم ظهورش در این است که مراد واقفی است. ممکن است واقف یک معنای دیگر آن کسی هست که خیلی می‌ایستد لقبش شده. قرآن که می‌خواسته بخواند پشت سر هم نمی‌خوانده، مدام وقف می‌کرده، مثلاً.

ظهور واقف در اینکه مراد از واقف یعنی واقفی است این ظهور می‌تواند قرینه باشد بر اینکه آن ثقة که عیاشی گفته ثقة در خصوص گفتار است. اینجا اصلاً ثقة ظهور در معنای عام برایش شکل نمی‌گیرد. چون ظهورش به برکت سکوت بود و آن ظهوری که وجود دارد ولو ظهور اقتضایی‌اش باعث می‌شود که آن سکوت وجود نداشته باشد. ما در ما نحن فیه باید دید این ظهوراتی که اینجا وجود دارد به چه نحو است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: ما یصلح للقرینیة مانع

استاد: نه به آن ربطی ندارد آن نکتة دیگر است. بی ارتباط به این بحث نیست، ولی بحث ما یک مقداری عام‌تر است.

[پایان]